



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۸۴	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۳ / ۰۴
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم				
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»				
عنوان ۳	تفسیر آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»				
عنوان ۴	بررسی واژه «مالک» در آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»				
عنوان ۵	بن بست نظام های دموکراسی لیبرال در نبود مرجعیت				
عنوان ۶	سوره حمد، پاسخگوی مسائل سیاسی- اجتماعی				
عنوان ۷	تفاوت مالکیت و فرمانروایی سیاسی اسلام با مکاتب بشری				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

بررسی واژه «مالک» در آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

بعد از این که درباره واژه «مالک» توضیحاتی دادیم و گفتیم به هر حال «مالک» و «مَلِک» هر دو، جامع مشترکشان همان سلطنت به معنای سلطنت امر و نهی است، با این تفاوت که مالک، علاوه بر سلطنت امر و نهی، سلطنت تصرف تکوینی هم دارد. البته ما یک سلطنت تصرف تکوینی داریم که از آن به مَلِک تعبیر می شود و کسی که مالک چیزی است، به این معناست که می تواند در او تصرف کند و این غیر از این است که فرمانروا باشد و بتواند امر و نهی کند. اگر آن مملوکش صاحب اختیار است، وقتی که مالکش بود، می تواند به او امر و نهی کند. به لحاظ قدرت امر و نهی یا سلطنت امر و نهی، مَلِک، فرمانروا و صاحب فرمان می شود. پس ما یک صاحب فرمان داریم که می تواند فرمان دهد و اگر فرمان داد، فرمانش واجب الطاعه است و از آن در زبان اصولی و کلامی، به «حق مولویت» تعبیر می کنیم که همان حق امر و نهی است و البته این حق، فرع مَلِک به معنای تصرف تکوینی است، ولی این سلطنت، به معنای سلطنت امر و نهی است و لذا این گونه سلطنت، بر موجودات غیر ذی اختیار و غیر ذی شعور (غیر ذوی العقول) گفته نمی شود. اگر گفته می شود سلطان به معنای مَلِک و فرمانرواست، فرمانروا، ذوی العقول است، نه فرمانروا سنگ، خاک و آب، مگر اینکه مجازاً گفته شود. اگر هم گفته می شود کسی فرمانروای یک کشور است، به لحاظ سکان آن است نه به لحاظ خود خاک و آبش. خاک و آبش قابل امر و نهی ندارند؛ بلکه آنچه قابلیت امر و نهی دارد، ذوی العقول آن مجموعه است. به لحاظ این سلطنتی که بر ذوی العقول هست (سلطنت بر امر و نهی) مَلِک است. به لحاظ اینکه موجد، خالق و رازق است، مالک به معنای مُلک در سلطنت تصرف تکوینی است که این سلطنت تصرف تکوینی، وقتی به ذوات العقول متعدی می شود، از آن، سلطنت به معنای امر و نهی ای هم انتزاع می شود یا این سلطنت امر و نهی ای را تولید می کند.

با این بیان، چنانکه قبلاً هم گفتیم، ارجح از لحاظ معنا این است که آیه به صورت «مالک» به معنای سلطنت تکوینی باشد که بتفرع عنه که صاحب سلطنت فرمانروایی هم هست؛ هم مالک است به معنای قدرت بر تصرف؛ هم صاحب فرمان است. نتیجه این امر در «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» این می شود که «یوم» که یوم دین، یوم جزاء و یوم حساب است، هم یومی است که با تصرف تکوینی خدای متعال، برای حساب و کتاب، خلق و ایجاد شده و این در این صورت، نتیجه الرحمن الرحیم خدا و رب العالمین است؛ یعنی چون رب العالمین است و الرحمن الرحیم (رحمت به معنای افاضه وجود، برکات و نور) است، بنابراین، او مالک یوم الدین است؛ آفریننده یوم الدین است و چون آفریننده آن است، صاحب اختیار یوم الدین و صاحب فرمان نیز هست. هم موجود است و هم صاحب فرمان. صاحب فرمان است؛ یعنی هم صاحب حساب و کتاب است؛ اوست که می تواند حساب و کتاب (سؤال) کند و این یک قاعده بسیار مهم قرآنی است؛ چون هم بُعد فلسفی دارد و هم بُعد اجتماعی - سیاسی که «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»^۱. در اینجا قصد ندارم به بُعد فلسفی آن بپردازم، ولی بُعد اجتماعی - سیاسی آن، چنین است که در هر نظام حکومتی، ناچارید یک مرجع اول داشته باشید که لا یُسأل است و یُسأل. حق دارد بپرسد؛ اما او در برابر هیچ مرجع دیگری، پاسخگو نباید باشد. پرسشگر: این معنای فصل الخطاب است؟

معظم له: نه، این بالاتر از فصل الخطاب است. فصل الخطاب، این است که اگر اختلاف کردند، حرف آخر را می زند. اما چه کسی است که حق دارد حرف آخر را بزند؟ کسی حق دارد که عین العدل و عین الصواب است و با این ویژگی ها، دیگر کسی از او سؤال نمی کند که چرا چنین می کنی؟ یعنی از عدل، سؤال نمی کنیم که چرا چنین می کند؟ عدل، عدل است و عدل باید از دیگری سؤال کند که آیا رفتار تو عادلانه است یا نه؟ ما باید دیگران را با عدل مقایسه کنیم تا ببینیم با عدل، انطباق دارند یا نه؟ اما نمی توانیم به عدل بگوییم چرا عدلی؟ خب عدل، خوب است و چون عدل است، خوب است و خوبی اش ذاتی خود اوست.

بن بست نظام های دموکراسی لیبرال در نبود مرجعیت

خلاصه، مسأله عدل و کمال ذاتی و ثواب بالذات است و ما در هر نظام اجتماعی باید چنین مرجعی داشته باشیم. حتی در نظام های دموکراسی دنیا (لیبرالیسم جاری و لیبرالیسم - دموکراسی غربی) می گویند باید از مقامی که می خواهد در شؤون مردم، تصرف کند؛ برای مردم، قانون گذاری و شؤونشان را اداره کند، سؤال کرد: آیا کاری که می کنی، درست است یا نه؟ باید مسؤول باشد، اما در برابر چه کسی باید مسؤول باشد؟ شما می توانید بگویید در برابر رئیس جمهور یا نماینده مجلس یا هر هیأت داور، مسؤول است. می خواهد برای اداره امور کشور، تصمیم بگیرد؛ اما آیا کسی هست که از او سؤال کند تصمیمش درست است یا نیست؟ و اگر درست نبود، او را مؤاخذه کند؟

نظام های دموکراسی لیبرال، در اینجا به بن بست می رسند؛ چون نمی توانند منبعی را معرفی کنند که هرچه گفت، درست باشد و نباید از او سؤال کرد که چرا چنین می کند تا او از دیگران سؤال کند که چرا چنین می کنند؟ نمی توانند منبعی معرفی کنند که حق پرسیدن داشته باشد اما مقامی بالاتر از او نباشد که بخواهد چرایی رفتار او را بخواهد. این چیزی است که در هر نظام اجتماعی، مورد نیاز است و این در نظام اسلامی به بهترین وجه عقلی و عقلانی، حل شده است؛ اما در نظام های دیگر، تبدیل به بن بست گردیده. ما می گوییم باید چنین باشد. ما می گوییم در نظام های سیاسی و قانون گذاری و همه نظام های مربوط به جامعه و اداره امور آن، یک مرجع عالی و برتر باشد که حق داشته باشد از دیگران درباره چرایی رفتار و عمل کردنشان سؤال کند و درستی یا نادرستی

عملشان را تأیید کند. در قرآن کریم هم بارها تأکید شده که «وَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ»^۱؛ به این معناست که همه در برابر خدا پاسخگویند؛ حتی رسولان، ولی بالاتر از خدا مرجعی وجود ندارد که خدا به او پاسخگو باشد؛ چون خدا خود، عین حق، عدل و صواب است. حقایقی که در قرآن کریم بر آن تأکید می شود و می فرماید: «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ»^۲ و مخصوصاً در مسئله مجازات روز قیامت و حساب و کتاب آن در چند جای قرآن کریم، با «مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ»^۳ تأکید گردیده، به معنای حق پرشش، بازجویی و سؤال از همه است که به خدای متعال اختصاص دارد. دیگران در برابر او پاسخگو هستند؛ لذا گفته شده: «مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ». این معنا در مالک، اشباع شده و فراتر از «مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ» است. می خواهیم به این نکته اشاره کنم که این فراتر از مالک و فرمانروایی و صاحبیت فرمان است. درست است که فرمانروا هست، اما فرمانروایی است که فراتر از او فرمانروایی نیست. فرمانروایی است که حق دارد از همه بپرسد و برتر از او، فرمانروایی نیست که از او بپرسد؛ لذا او «مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ» و صاحب این جایگاه است. این معنای بسیار مهمی است.

سوره حمد، پاسخگوی مسائل سیاسی - اجتماعی

واقعاً هرچه در سوره حمد تأمل و تدبر می کنیم، معانی اش چنان گسترده است که واقعاً پایان ناپذیر است. همین «مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ» هرچه مورد تدبر واقع شود، مشخص می شود که معانی نهفته در آن، چنان گسترده است که به بسیاری از پرسش های ما در مسائل اجتماعی - سیاسی، پاسخ می دهد.

صاحب این روز است؛ یعنی او حق دارد چنین روزی را داشته باشد و هیچ کس چنین حقی ندارد. او این حق را دارد که در يوم الدين و روز حساب و کتاب، از همه سؤال کند و هیچ کس از او نمی پرسد؛ لذا مالک این روز است.

تفاوت مالکیت و فرمانروایی سیاسی اسلام با مکاتب بشری

پرسشگر: ...

معظم له: نگفتیم این اول است و بعد، آن. گفتیم هم این است و هم آن؛ یعنی چون آفریننده است، پس مالک است و چون مالک است، پس فرمانرواست. «چون» در اینجا تعلیلی است؛ یعنی عقلانیت را می رساند و ترتیبش ترتیب عقلی و برهانی است نه ترتیب زمانی؛ یعنی این، آن را توجیه می کند و آن هم این را. اگر بگوییم چرا خدا فرمانرواست؟ می گوییم چون مالک است. چرا مالک است؟ چون آفریننده است. این یک تعلیل بسیار عقلانی است. اگر از هر فرمانروای دیگری و هر صاحب فرمان یا صاحب اختیار هر چیز بپرسید که چرا صاحب اختیار یا صاحب فرمان است؟ هیچ دلیل توجیه کننده و قانع کننده ای وجود ندارد مگر این که به آنجا برسد که خدای متعال به او این اذن داده که این صاحب فرمان باشد یا حتی در تصرف داده. ما در مسئله مالکیت در فقه اقتصادی گفته ایم که همه ساختار نظام های اقتصادی دنیا در همه جا و همچنین خود نظام اقتصادی اسلام، مبتنی بر یک قاعده اصلی است و این قاعده اصلی در اسلام، خیلی خوب تبیین عقلی دارد، اما در غیر اسلام اصلاً تبیین عقلی ندارد و آن، این است که: به چه دلیل، مالک می شویم؟ ما (فرد یا جامعه) چگونه مالکیم؟ مثلاً می گوییم ملت ایران، مالک آب و خاک خویش است؛ اما چطور مالک آن است؟ یا ملت انگلیس یا ملت آمریکا مالک آب و خاک خودش است یا دولتش مالک آب و خاک خودش است؛ اما به چه دلیل؟ این آب و خاکی است که قبل از ایجاد مردم، بوده. مگر مردم آن را به وجود آورده اند؟ چرا می خواهند مالک باشند؟ تنها

۱. سوره اعراف: ۶.

۲. سوره کهف: ۴۴.

۳. سوره انعام: ۶۲؛ سوره یونس: ۳۰.

پاسخی که در نظام‌های بشری و غیرالهی، وجود دارد، این است که اینها متصرفند و بر این منطقه، مستولی‌اند. چون مستولی بر این منطقه‌اند و بر این آب و خاک، استیلا دارند و صاحب قدرت بر آن‌اند، پس چنین حقی هم دارند که مالک باشند. این، برگشتش به این می‌شود که هرکه سلطه داشت، حقانیت هم از آن اوست و در اینجا حق با قدرت، مساوی می‌شود.

همه نکته عظیم و عجیبی که در تفکر شیعی وجود دارد، این است که می‌گوییم یک غاصب داریم و یک ذی حق. از کسی که فرمانروا می‌شود و به قدرت سیاسی، دست می‌یابد، سؤال می‌کنیم که این به چه حق می‌خواهد صاحب این سلطه سیاسی شود؟ اگر بگویید مردم انتخابش کرده‌اند، سؤال می‌شود که: مردم به چه حقی، صاحب سلطه سیاسی شده‌اند؟

ما می‌گوییم خدای متعال به هر کسی این حق فرمانروایی را داد، ذی حق می‌شود؛ چون خدا این حق را بالذات دارد. چرا؟ چون خدا این حق را بالذات دارد و تنها موجودی که حق فرمانروایی را از دیگری نمی‌گیرد و خود دارد، خدای متعال است. اما دیگری چرا و به چه دلیل باید چنین حقی داشته باشد؟

این حرف، در اقتصاد هم می‌آید. می‌گویید مالک منابع طبیعی، مردمند یا دولت است، اما به چه دلیل؟ ما که می‌گوییم مالکش دولت است، دلیمان این قاعده قرآنی است که می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»^۱. این قاعده، اهمیت بسیاری دارد که می‌گوید خدا آفریننده این آفرینش است. اوست که آب، خاک، کوه، دشت، صحرا، معدن، چشمه، منبع و جنگل را آفریده، پس معلوم است که او مالک آنهاست. مالک بودن خدا توجیه عقلی دارد و برهان عقلی همراه آن است و آن، اینکه: چون خالق است، اما ملک بودن زید و عمرو، هیچ مبنایی ندارد.

هم در عرصه اقتصاد (ملک) دلیلی نداریم که غیرخدا بدون اذن او مالک شود و هم در عرصه سیاسی (ملک به معنای فرمانروایی) دلیلی نداریم که غیرخدا صاحب ملک و فرمانروایی باشد بی‌آنکه خدای متعال این حق را به او داده باشد؛ لذا غیرخدا از یک سو، ادعای مالکیت کند و هم از سوی دیگر، مدعی ملکیت باشد، غاصب محسوب می‌شود مگر اینکه از طرف خدا مأذون باشد و این حق را به او داده باشند.

این یک قاعده بسیار مهمی است که هم زیرساخت اقتصاد ماست و هم زیرساخت سیاست ما و به طور کلی زیرساخت بنای نظام اجتماعی به‌شمار می‌رود.

و صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ